



کاهن جواب داد، سولون عزیز، من هیچ نکته‌ای را از تو دریغ نخواهم داشت بلکه همه وقایع را برای تو خواهم گفت و این کار را هم به خاطر تو خواهم کرد و هم به خاطر کشور شما و مخصوصاً به خاطر خداوندی که کشور شما و کشور ما را در حمایت خود گرفت و هر دو را پرورد و بزرگ کرد.

او کشور شما را هزار سال پیشتر از کشور ما از نطفه‌ای که از تبار خدای زمین و هفتستوس برگرفته بود بنیان نهاد<sup>۲</sup> و بعد از آن کشور ما را بنیان گذاشت. کتاب‌های مقدس ما عمر کشور شما را هشت هزار سال نشان می‌دهد.<sup>۳</sup>

و در گفتگوی کریتیاس آمده:

به این ترتیب هر منطقه‌ای از زمین به مالکیت یکی از خدایان درآمد. هفتستوس و آتنه که فرزندان یک پدر و با هم برادر و خواهرند و به علت علاقه مشترکشان به دانش و هنر جنبه اشتراکی در طبیعتشان هست سرزمین ما را مشترکاً تصاحب کردند زیرا پیش‌بینی می‌کردند که این

# عقل و صنعت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

کشور سرچشمه قابلیت و دانشی خواهد بود که با طبع ایشان سازگار است و به این جهت تخم مردان شایسته را در این زمین پاشیدند و سپس نظم و قانون سیاست را در روح ایشان دادند.<sup>۴</sup> سقراط و افلاطون و ارسطو فلاسفه آتن، وارثین این مردان شایسته و مستعد ایونی هستند که با تفکر فلسفی، دانش هفتستوسی و آتنه‌ای نهفته در جانشان را بالفعل می‌کنند. هفتستوس الهه صنعت و آتنه الهه عقل در فرهنگ اساطیری یونان معنا می‌دهد.

در فلسفه افلاطون نیز می‌توان به یکی از دو تصور او از خداوند اشاره کرد که همان خدای صانع باشد یعنی صنعت‌گر یا صورت‌گری که به صورت مثالی می‌نگرد و بر حسب آن سرمشق‌های جاودانه، ماده را صورت می‌بخشد.

این برهان تصویری از صانعی (Demiurge) که افلاطون

## سید حسین نوع‌پسند

هیدگر در نامه در باب بشرانگاری می‌نویسد:  
ما باید خودمان را از تفسیر تکنیکی تفکر آزاد کنیم که آغازش تا به افلاطون و ارسطو برمی‌گردد.<sup>۱</sup>  
اما ما می‌پرسیم افلاطون و ارسطو وجود و موجود و مبدأ آن دو را چگونه تفسیر تکنیکی می‌کنند؟  
در گفتگوی تیمائوس افلاطون می‌خوانیم:  
سولون وقتی که این را شنید، چنان که خودش می‌گفت، غرق حیرت شد، از کاهنان تقاضا کرد که تاریخ آتن را از آغاز به‌طور دقیق و مرتب برای او نقل کند.

بدان قائل است، نظیر کارگری است که جنبهٔ خدایی و نیمه خدایی دارد، حاصل می‌کند، نه اینکه خدا آفریدگار را به ما بشناسد. صنایع افلاطونی دیدگان خود را به ماهیات ازلی که مقدم بر همه چیز و همه کس وجود دارد می‌دوزد و آنها را به منزلهٔ سرمشق‌هایی برای آنچه باید به وجود آورد می‌شناسد. از نقشی که در جهان باز می‌یابیم به وجود نقاش عاقلی پی می‌بریم.<sup>۵</sup> دمیورژ خدای صنایع همان طوری که از گفتگوی تیمائوس نقل کردیم به مواد زمینی و موجودات عالم صور مثالی هفتستوسی می‌بخشد.

هفتستوس (Hephaistos) خدای آتش و بدین جهت خدای آهنگران و آهنگری بود. به همین جهت هومر ساختن جوشن و اسلحهٔ آخیلوس را از او دانسته است. در مجسمه‌ها وی را چون مردی لنگ، زشت، با بازوهای زورمند، گردن ستبر، سینۀ پر موی نشان داده‌اند. گاهی نیم تنه‌ای کوتاه بی‌آستین در بر دارد و گاهی برهنه است و پتک در دست بر سندان می‌کوبد و دست‌ها و چهره‌اش از دود سیاه شده است.

جایگاه وی را کوه‌های آتشفشان می‌دانستند که شراره از دهانه‌شان می‌جهد. می‌گفتند کارگاه آهنگری او در یکی از کوه‌های آتشفشان جزیرهٔ لمنوس است که خاک آنجا سرخ است و دود از آنجا برمی‌خیزد. همکاران وی اهریمنان آتش و فلزاتند.

وی را کارگر زبردست می‌دانستند که افزارهای سحرانگیز خدایان و پهلوانان را ساخته است، از آن جمله چوبدست زئوس، تیرهای فوبوس، داس دمتر، جوشن هراکلس و سپر آخیلوس را.

هفتستوس را پسر زئوس و هرا می‌پنداشتند و دو روایت از ایللیاد دربارهٔ وی رواج داشت. به یک روایت چون به جهان آمد مادرش که از لنگ بودن او سرافکنده شد او را از بالای آسمان به زیر انداخت. به روایت دوم چون وی کوشید در آن روزی که زئوس مادرش را در ابرها آویخته بود ازو پشتیبانی کند زئوس به خشم آمد و پاهای او را گرفت و او را در هوا آویخت و می‌گفتند از آنجا نزدیک لمنوس به دریا افتاده است.<sup>۶</sup>

گوته در فاوست شیطان را لنگ توصیف می‌کند. فاوست: ای سروران، درود ما به شما باد! سیبل: از بزرگواری شما تشکر فراوان داریم. [آهسته از گوشه چشم مفیستوفلس را نگاه می‌کند] این بدجنس چرا روی یک پا می‌لنگد.<sup>۷</sup> همچنین خدای ارسطو نه خالق مادهٔ جهان است بلکه

هیولی عالم همچون صنعت‌گری به واسطهٔ عقل فعال صورت‌بخشی می‌کند که همان معنای هفتستوسی و آتته‌ای افلاطون را در ذهن تداعی می‌شود.

کاردینال نیوتن در رد این خدای تولیدگر می‌نویسد اگر خداوند مخلوقات را از ماده‌ای بسازد که نزد او حاضر بوده باشد. یعنی از ماده‌ای باشد که آن ماده هم مانند خدا قدیم بوده و کار خداوند فقط آن بوده که شکلی به آن همه و صورتی به آن هیولی داده باشد. پس در این صورت خداوند علت اولیه نخواهد بود و فقط محرک چیزی است که او تولید و خلق نکرده است لذا آنچه او خلق می‌کند از عدم به وجود می‌آورد. مخلوقات او جز او می‌باشند و حدود هستند، صورتی که به آنها داده می‌شود در علم خداوند موجود است.<sup>۸</sup>

تفاوت هنرور با صنعت‌گر از زمان متافیزیک افلاطون آغاز می‌شود و کار صنعت‌گر حقیقی‌تر از کار هومر بزرگ‌ترین شاعر و سلطان تراژدی‌نویسان و سایر شاعران تراژیک که گفتارشان شبحی فریبنده و سه مرحله دور از حقیقت است.

با ظهور سقراط و افلاطون ماهیت تراژدی و کمدی مسخ می‌شود و آنها انقلاب و نیش زهرآلود تراژدی را کشیده و آن را منفعل و بی‌اعتبار می‌سازند.

حتی دفاع ارسطو از تراژدی منتهی به پیام و انقلاب نمی‌شود بلکه تماشای آثار تراژیک موجب تعدیل نفسانی نیروهای متضاد ناشی از ترس و ترحم و پالایش و آرامش روح می‌شود که نفس آمادگی حصول صور معقول و سیر از عقل بالقوه به عقل بالفعل و اتصال به عقل فعال می‌کند. آه و ناله و شیون و زاری از روی ترس و شفقت و ترحم برسید جوانان بهشتی و یاران باوفایش در واقعهٔ کویل که چون سیاوش به تیغ قهر سر بریدندشان و سرها بر نیزه کردند، و چون آخیلوس با قساوت بر کشتهٔ اجساد اسب دوانیدند، بدون تذکر به انقلاب و پیام شهیدان دشت نینوا، ارسطو تراژدی را این گونه تفسیر کرده است. همان دگرگونی و تحولی که نیچه آن را پیروزی ذهن سقراطی بر روح دیونیسوسی تراژدی نامید. روزه باستید در هنر و جامعه می‌گوید:

تراژدی اندکی از عناصر مقدس را در خود حفظ می‌کند، و کمدی هنگامی پدید می‌آید که ایمان (به مقدس بودن) از دست رفته و اعمال و حرکات نمایشی دیگر معنای (دینی) حاضر را لایق نمی‌کنند.<sup>۹</sup> افلاطون در کتاب سوم گفتگوی جمهوری هومر را مذمت می‌کند.

گفتم: بنابراین از چنین سخنی، هر چند گوینده آن  
 هومر باشد چشم نمی‌توانیم پوشید:  
 «چسبون خدایان را چشم برهفتستوس افتاد که  
 لنگ‌لنگان و نفس‌زنان دور مجلس پیاله می‌گرداند، از  
 خنده بی‌اختیار شدند.»  
 زیرا استدلال تو نشان داد که چنین بیانی درباره  
 خدایان روا نیست.<sup>۱۱</sup>

خدای افلاطون و ارسطو همچون هفتستوس لنگ در  
 مقابل دیونیسوس<sup>۱۱</sup> خدای تراژیک شاعران و کتب  
 آسمانی کمدی است و متافیزیک یونانی آغاز درام کمدی  
 الهی است.

دکارت به زبان فرانسه به پیکو می‌نویسد:  
 همین‌طور هر فلسفه‌ای همانند درختی است که  
 ریشه‌اش متافیزیک، تنه‌اش فیزیک و شاخه‌هایش به مثابه  
 علوم دیگر است.

فا بر اساس این مثال پرسش می‌کنیم: در کدامین  
 زمین، درخت فلسفه ریشه دوانیده است؟ از کدامین  
 اساس به ریشه و از طریق آن به کل درخت آب و غذا و  
 نیرو رسیده است؟ کدامین عنصر در اساس و زمین پنهان  
 است، به‌طور قطع ریشه درخت را پرورش می‌دهد و  
 تغذیه می‌کند.

ماهیت متافیزیک در کجا ساکن است و در کجا خود  
 را به حرکت درمی‌آورد؟<sup>۱۲</sup>

سرزمینی که ریشه درخت متافیزیک از آن تغذیه  
 می‌کند کوه‌های آتشفشان جزیره لمنوس کارگاه آهنگری  
 هفتستوس است و آن درخت ممنوعه که در اساطیر  
 یونانی میوه‌اش از انسان نهی شده است آتش مفر  
 هفتستوس است که ثمره‌اش تکنولوژی است.

نباید فراموش کرد که فلزات و صنایع فلزی از دیدگاه  
 سنتی، با «آتش زیرزمینی» که از بسیاری جهات با «عالم  
 دوزخی» در ذهن متداعی می‌شود، مستقیماً ارتباط  
 دارد.<sup>۱۳</sup>

پرومته دید همه جانوران دیگر انواع وسایل حفظ  
 حیات و دفاع نفس را دارند ولی آدمی‌زاد عریان و پا برهنه و  
 نامجهز است. نه بستری دارد که بر آن بخنود و نه سلاحی  
 که با آن از خود دفاع کند. ساعتی که مقرر بود تا آن وقت  
 آفرینش انسان تکمیل شود و روشنایی روز در آید نزدیک  
 می‌شد. پرومیتوس که او هم در این کار درمانده بود برای  
 چاره کار رفت و فنون و هنرهای هفتستوس و آتیه را  
 دزدید و به همراه آتش برای آدمی آورد چه بی‌آتش از هنر  
 هفتستوس فایده نمی‌شد برد.<sup>۱۴</sup>

پرومته:

من بذر آتش را که در ساقه‌ای پنهان بود  
 و سرچشمه همه هنرها  
 و کاردانی بزرگ آدمیان است، ربودم  
 این است گناهی که پادافره آن را می‌بینم

و مرا زیر آسمان به زنجیری سخت و جانکاه  
 بسته‌اند.<sup>۱۵</sup>

دیوژن معتقد بود که، راحتی و آسایش مفرط  
 بزرگ‌ترین لعنت است. در اساطیر قدیم یونان آمده است  
 که خداوند پرومته را تنبیه کرد زیرا آتش را برای بشر آورد  
 و این تنبیه بر طبق عدالت بود زیرا آتش زندگانی پر تجمل  
 و تنبلی و فلاکت‌های دیگر زندگانی متمدن را به دنبال  
 آورد. وقتی کسی برخلاف نظر او می‌گفت که انسان  
 برخلاف حیوانات وحشی «ضعیف و برهنه بود و به  
 گرمی مصنوعی احتیاج داشت» پاسخ می‌داد: «قورباغه با  
 اینکه تشنگی کمتر از انسان مو دارد، می‌تواند به راحتی در  
 سردترین آبها زندگی کند» و اضافه می‌کرد همه بسته به  
 عادت است.<sup>۱۶</sup>

پرومته مظهر عصیان و طغیان در مقابل اراده خدایان  
 از نژاد تیتان‌ها کشنده و خورنده دیونیسوس است و این  
 آغاز کمدی انسانی و استحاله ماهیت انسان از ناس به  
 نسناسیت است و هبوط انسان یونانی از آسمان اعلیین به  
 برهوت زمینی است.

در آغاز رنسانس دوک و همسرش به دون کیشوت  
 شوالیه پهلوان سروانتس اعلام می‌دارند که عصر ما عصر  
 کمدی است و اوصاف متعالی تراژیک نظیر عشق و  
 شجاعت - عدالت - جوانمردی در عصر تکنیک دیگر  
 معنای ندارند، بلکه مضحک و خنده‌آور است.

رنسانس به عوض خدای صنعت‌گر و تولیدگر  
 افلاطون و ارسطو، به تبعیت از پرومته، انسان صنعت‌گر و  
 تولیدگر را جاگزین آن نمود. تعبیر ماده‌زلی و قدیم به  
 جای خود بوده، ولی صورت‌بخشی عالم نه به واسطه  
 عقل فعال و بلکه به واسطه فاهمه یا عقل بشری است و  
 اهب الصور صورت ایدسه‌آلی هفتستوس و آتیه به  
 موجودات می‌بخشد، تفسیر تکنیکی و عقلی از وجود و  
 موجودات و مبدأ موجودات که با ارکتیپ آتیه و  
 هفتستوس ساخته شده می‌شود.

در عصر جدید و نوزایی این عقل انسانی است که به  
 عالم صورت پرومته‌ای می‌بخشد. فلسفه قدیم از  
 هفتستوس دفاع می‌کند و هفتستوس مطیع اراده خدایان  
 است، به همین منظور تکنیک در جهت تکمیل طبیعت

آن خود می‌گرداند»<sup>۱۷</sup> فلسفه بالقوه پرومته‌ای بوده و با رنسانس کلیه علوم پرومته‌ای بالفعل می‌شوند. اما علوم پرومته‌ای در مقابل علوم هرمسی قرار دارد. پرومته:

پس از رنجها بر آدمیان فانی بشنوید که  
در آغاز گروهی درمانده بودند  
من به آنان آموختم که بیندیشند و خرد را بکار گیرند  
از خانه‌های گرم آجری و هنر درودگری هیچ

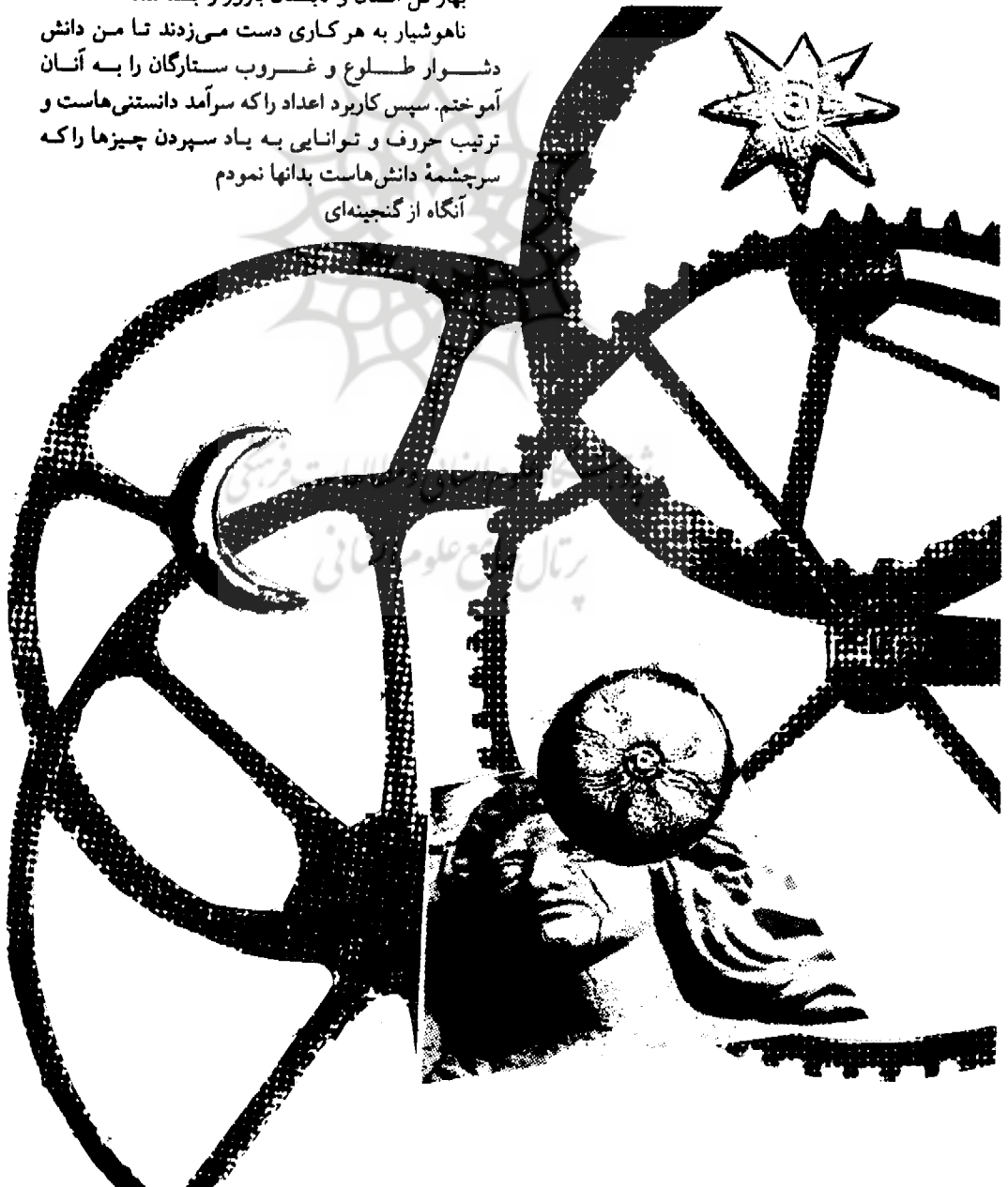
نمی‌دانستند

مانند مورچگان چابک و سبک، زیر زمین  
در زوایای ژرف و تاریک غارها می‌زیستند  
هیچ نشانی نداشتند تا بدان دوران زمستان  
بهار گل افشان و تابستان بارور را بشناسند

ناهوشیار به هر کاری دست می‌زدند تا من دانش  
دشوار طلوع و غروب ستارگان را به آنان  
آموختم. سپس کاربرد اعداد را که سرآمد دانستن هاست و  
ترتیب حروف و توانایی به یاد سپردن چیزها را که  
سرچشمه دانش هاست بدانها نمودم  
آنگاه از گنجینه‌ای

است برعکس فلسفه جدید از پرومته متابعت می‌کند که طاعی در مقابل اراده خدایان است و تکنیک جدید در جهت سیطره و تسلط و عصیان علیه طبیعت است.

پرومته آدمیان را منکر به نفس و حاکم بر مقدرات خویش و خرسند از سرنوشت خاکی خویشتن و بی‌نیاز از خدایان می‌کند. اراده به سوی قدرت پرومته مقابل اراده خدایان در فلسفه بیکن و دکارت و کانت، هگل، مارکس و نیچه بسط داده شده است. حتی مارکس مدافع کارگر صنعتی در تزش راجع به فرق فلسفه طبیعی دموکریت و اپیکور ۱۸۴۱ نوشته است که «تقویم فلسفی، پرومته در صف نخست و در میان قدیسان و شهدا جای دارد. فلسفه این مطلب را پنهان نمی‌کند و اعتقاد و ایمان پرومته را از



که زمین بخاطر آدمی در دل خود نهان کرده است،  
از مرغ و آهن و سیم و زر خیر دادم  
کوتاه سخن آنکه:

پرومته همه هنرها و دانش‌ها را ارزانی آدمیان  
داشت: ۱۸ اکتشاف طلا و نقره از معادن آمریکا و اروپا در  
نیمه دوم قرن شانزدهم توسط اسپانیا، و همچنین سیر  
کمالی علوم انسانی پرومته‌ای در عصر روشنگری قرن  
هجدهم و انقلاب صنعتی که به اوج خود می‌رسد  
اختراعات و عرضه مصنوعات تکنولوژیکی، ایمان و  
اعتقاد به زندگی پرومته‌ای را در انسان نوزایش راسخ  
می‌کند.

اما طولی نمی‌کشد که در قرن بیستم خوش باوری  
نسبت به ایدئولوژی‌ها ناشی از فلسفه پرومته‌ای در عرصه  
عمل کم کم با دو جنگ جهانی اول و دوم به یاس و  
ناامیدی منجر می‌شود و عصیان پرومته‌وار علیه خدایان  
به عصیان علیه طبیعت و جامعه می‌انجامد.  
اثرات مخرب و وحشیانه این دوران چه نیکو در  
اشعار تی. اس. الیوت وجدان بیدار زمانه ما منعکس شده  
است:

گردش بی پایان اندیشه و عمل  
اختراع بی پایان، آزمایش بی پایان  
دانش حرکت می‌آورد ولی نه دانش آرامش  
دانش سخن نه، دانش سکوت  
دانش کلمات ولی نه دانش کلام  
همه دانشمان ما را به نادانیمان نزدیکتر می‌گرداند  
همه نادانیمان ما را به مرگ نزدیکتر می‌گرداند  
اما نزدیکتر به مرگ نه به خداوند  
کجاست زندگی‌ای که ما در زیستن از دست داده‌ایم؟  
کجاست خردی که ما در دانش از دست داده‌ایم؟  
کجاست دانشی که ما در اطلاع از دست داده‌ایم؟  
گردشهای افلاک در بیست قرن

ما را از خداوند دورتر و به خاک نزدیکتر می‌کند ۱۹

ذات تکنیک من حیث هو تکنیک معصیت‌پذیر  
نیست بلکه تکنیک به عنوان ابزار و آلات به انسان مدد  
می‌رساند اما پایش در حل معمای انسانی و گشودگی راز  
آفرینش همچون هفتستوس لنگ است. وسوسه‌های روح  
فاوستی به منظور تقرب به شجره متافیزیک به طمع  
برخورداری از میوه‌اش (تکنیک) جهت تملیک و تسخیر  
و جاودانگی در عالم را القاء می‌کند که از ممیزه عصر ما از  
سایر اعصار است که ادوار ماقبل - مدرنیست ۲۰ را به  
استهزا و مضحکه می‌گیرد، غافل از این حقیقت که خود

بیشتر مورد مکر و اغواء شیطان مضحکه و ملعبه دست او  
واقع شده است.

لاتفر باهذه الشجره فتکونامن الظالمین ۲۱ فوسوس  
الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجره الخلد و  
ملک لایبلی ۲۲

هشدار که گر وسوسه عقل کنی گوش  
آدم صفت از روضه رضوان بدر آیی ۲۳

سورن کی‌یرکه گارد پرده پندار عصر جدید را این‌گونه  
می‌درد. در واقع مشکل است درک نمود که چرا این عصر،  
خلق‌الساعه قهرمان خود را به وجود نیاورده است آن  
شیطانی که بدون بیم نمایش هراس‌انگیزی را بر پا می‌کند  
که کل عصر را به خندیدن وامی‌دارد غافل از این حقیقت  
که عصر در حال خندیدن به خویشتن خویش است.

همان‌گونه که شخصی شیطانی همواره خود را بدون  
درک خویشتن خویش، آشکار و فاش می‌سازد، عصر ما  
نقایص و عیوب خود را با نوعی روشن‌بینی و بصیرت  
آشکار می‌سازد به همین دلیل موجب خنده و مضحکه  
مجدد می‌شود، ۲۴ همچنان که برگسون آخرین فیلسوف  
مدرنیست برعکس ارسطو، معتقد است که تماشای آثار  
کمدی اخلاق را تهذیب می‌کند. عبارت مشهور لاتینی:

Riden do more caastigat [او با خنده اخلاق را تهذیب

می‌کند.]

با گذار از عصر کمیک مدرنیسم به پست مدرنیسم، ۲۵  
تزلزلی در مطلق‌انگاری اصول عقلی و شک در حقایق  
آن و شکست ایدئولوژی‌ها و عدم تحقق مدینه فاضله ۲۶  
ناشی از علوم پرومته‌ای رخ می‌دهد و متافیزیک در  
آخرین صورتش پست مدرنیسم به انتقاد عقل از عقل  
منتهی می‌شود که عملاً عذاب انسان پرومته‌ای بسته  
زنجر غرور و تکبر خویش وجدان می‌شود که عقل  
تکنیکی آن‌قدر ستایش شده اینک همچون عقاب  
جگرخواره زئوس دل و روح انسان را می‌خورد و جز  
حیوانیت برای او چیزی باقی نمی‌گذارد که اندیشمندان  
شکست خورده و پریشان احوال غرب را به وحشت و  
تفکر فرو برده است اما پست مدرنیست چاره کار نیست.  
گوش نامحرم بشر واپسین ۲۷ پست مدرن که به گفته  
هیدگر: سر و صدا ماشین را به ندای حق و حقیقت  
می‌گیرد ۲۸ جای پیغام و سروش آسمانی نیست.

با رو کردن به شرق و تذکر به استغفار و توبه آدم (ع) و  
انتظار فرج آخرین ذریه صالح اوست که می‌توان از بیم و  
عذاب آتش عقل پرومته‌ای در امان بود که فرمود: قال ربنا  
ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من

aristoteles zuruok: Martin Heidegger.

2 . She founded your city a thousand years before  
ours, receiving from the earth and Hephaestus the seed  
of your race: Timaeus.

۳ و ۴. تیمائوس و کریتیاس ترجمه حسن لطفی.

۵. شناسایی و هستی، تألیف مینا، ترجمه دکتر علی مراد  
داوی.

۶. برگزیده از ایللیاد، اثر هومر، ترجمه سعید نفسی.

۷. فاوست گوته، ترجمه اسدالله مبهتری.

8 . Newman: Discourse.

9 . Roger Bastide: Art et Société.

۱۰. جمهوری افلاطون، ترجمه حسن لطفی.

11 . Dionysos.

۱۲. مابعدالطبیعه چیست؟ مارتین هایدگر، ترجمه جواد  
صافیان.

۱۳. سیطره کیمیت و علامت آخر زمان، رنه گنون، ترجمه  
محمد کاردان.

۱۴. گفتگوی پروتاگوراس، ترجمه محمود صناعی.

۱۵. پرومته در زنجیر، نوشته اشیل، ترجمه شاهرخ مسکوب.

۱۶. ماجراهای جاویدان در فلسفه هنری توماس، دانالی  
توماس، ترجمه احمد شهسا.

۱۷. دیالکتیک و جامعه‌شناسی، ژرژگورویچ، ترجمه حسن  
حبیبی

۱۸. پرومته در زنجیر، نوشته اشیل، ترجمه شاهرخ مسکوب.

۱۹. آواز سنگ: تی. اس. الیوت، ترجمه پردیز لشکری

20 . Pre - Modernist

۲۱. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲۲. سوره الاعراف، آیه ۱۲۰.

۲۳. حافظ انجوری شیرازی

24 . Soren kierkegard : Furoht und Zittern.

25 . Post - Modernism.

26 . Utopia.

27 . Letzamench نمبر نیچه

28 . Feldweg: Martin Heidegger.

۲۹. سوره الاعراف، آیه ۲۳.

۳۰. سوره بقره، آیه ۳۶.

۳۱. Dichusos باکوس.

الخاسرین ۲۹ و فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه  
هوالتواب الرحيم ۳۰ این مقاله را با شعری از هولدرلین در  
مدح باکوس ۳۱ و مذمت عقل تکنیکی به پایان می‌بریم:

پس چرا، ای شاعر، گوش فراداده‌ای

به پیامبران شرق و سرود یونانیان

و، تازگی‌ها به طنین تندر؟

سواحل گنگ طنین پیروزی خدای شادمانی را  
شنیدید آن هنگام که باکوس جوان فانتحانه بر معبرش  
گذشت

رسیده از کرانه‌های هند، آورنده شراب مقدس

رهابخش مردمان از خوابهایشان

روح اصل خویش را به یاد آورده، و روزگار وصل  
خویش را صلا می‌دهد.

نسلی ناسپاس و نیرنگ باز با لذت، به فرسودن و  
نابودی تلاش‌های جانبخش آسمانی می‌پردازد

و می‌پندارد آگاهی فرا چنگ اوست

آن هنگام که بس بالا خاکدان را برای آدمی فراهم آورد و  
ستاره روز و خدای رعد را

آنان با دوربین‌هایشان در کمین نشستند، شمردند و نام  
نهادند

تمام ستارگان آسمان را

اما پدر، با ظلمت مقدس، چشم‌های ما را پوشاند

تا بتوانیم باقی بمانیم

گستاخی برای او نفرت‌انگیز است، اما هرگز

آسمان به تسخیر فراگسترده در نمی‌آید

دیگر بس عاقل بودن نکو نیست. همانا شکرگزاری

است که

ره به ساحت باور خدا دارد اما شکرگزاری به تنهایی

نمایش‌گر او نیست

برای درک او آن به که شاعر

به دیگر آدمیان بپیوندد

اما آدمی، هنگام مقرر، می‌تواند تنها در برابر خدا

سکنی‌گزیند سادگی نگاهبان آدمی است

و او را نیازی به سلاح و نیرنگ نیست

آدمی می‌تواند بی‌هراس، به تنهایی در پیشگاه خدا

حضور یابد.

پانویس‌ها:

1. Mussen wir uns frie machen von der tecniashen  
interpretation des dankens reichen bis zu plate und